

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه جزوات مصباح (۹)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم محمدتقی مصباح یزدی (ره)

تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

draghili.blog.ir

Sapp.ir/andishkade



مفهوم ولایت مطلقه فقیه

ادله ای که در فصل پیشین برای اثبات ولایت فقیه ذکر کردیم اقتضای اطلاق ولایت فقیه را دراد و مقتضای آن این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم (علیه السلام) به عنوان ولیّ امر جامعه اسلامی ثابت است برای فقیه نیز ثابت باشد و ولیّ فقیه از این نظر هیچ حدّ و حصری ندارد مگر آن که دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولیّ فقیه داده نشده است؛ همان گونه که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسأله جهاد ابتدایی همین گونه است که اعلان جهاد ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم (علیه السلام) است. اما صرف نظر از این موارد (که تعداد بسیار کمی هم هست) ولایت فقیه، با ولایت پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) هیچ تفاوتی ندارد. این همان چیزی است که از آن به «ولایت مطلقه فقیه» تعبیر می شود و بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی نیز می فرمودند «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله (صلی الله علیه وآله) است.»

یکی از شبهاتی که گاهی بطور کلی در رابطه با اصل ولایت فقیه و گاهی نیز به طور خاص در مورد قید «مطلقه» مطرح می شود این است که می گویند ولایت فقیه و به خصوص ولایت مطلقه فقیه همان حکومت استبدادی است و ولایت مطلقه فقیه یعنی دیکتاتوری؛ یعنی این که فقیه وقتی به حکومت رسید هر کاری دلش خواست انجام می دهد و هر حکمی دلش خواست می کند و هر کسی را دلش خواست عزل و نصب می کند و خلاصه اختیار مطلق دارد و هیچ مسؤولیتی متوجه او نیست. به عبارت دیگر، می گویند حکومت دو نوع است: جوهره حکومت یا لیبرالی و بر اساس خواست مردم است یا فاشیست و تابع رأی و نظر فرد است و با تبیینی که شما از نظام ولایت فقیه می کنید، و خودتان صریحاً نیز می گوید، نظام ولایت فقیه یک نظام لیبرالی نیست؛ پس طبعاً باید بپذیرید که یک نظام فاشیستی است.

در پاسخ این شبهه باید بگوییم تقسیم حکومت به دو قسم و انحصار آن به دو نوع لیبرال و فاشیست، یک مغالطه است و به نظر ما قسم سوّمی هم برای حکومت متصور است که حاکم نه بر اساس خواست و سلیقه مردم (حکومت لیبرالی) و نه بر اساس خواست و سلیقه شخصی خود (حکومت فاشیستی) بلکه بر اساس خواست و اراده خدای متعال حکومت می کند و تابع قوانین و احکام الهی است و نظام ولایت فقیه از همین قسم سوّم است بنابراین فاشیستی نیست. با این توضیح همچنین روشن شد این مطلب که گفته می شود ولایت مطلقه فقیه یعنی این که فقیه هر کاری دلش خواست انجام دهد و هر حکمی دلش خواست بکند و اختیار مطلق دارد و هیچ مسؤولیتی متوجه او نیست واقعیت ندارد و در واقع در مورد فهم و تفسیر قید «مطلقه» به اشتباه افتاده اند و البته احیاناً برخی نیز از روی غرض ورزی و به عمد چنین کرده اند. به هر حال در این جا لازم است برای رفع این مغالطه توضیحاتی پیرامون قید مطلقه در «ولایت مطلقه فقیه» ارائه نماییم.

واژه «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه اشاره به نکاتی دارد که البته خود آن نکات نیز با هم در ارتباط هستند. ذیلاً به این نکات اشاره می کنیم:

یکی از آن نکات این است که ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند. توضیح این که: تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران حاکمیت طاغوت، که از آن به زمان عدم بسط ید تعبیر می شود، فقهای شیعه به علت محدودیت ها و موانعی که از طرف حکومت ها برای آنان وجود داشت نمی توانستند در امور اجتماعی چندان

دخالت کنند و مردم تنها می توانستند در برخی از امور اجتماعی خود، آن هم به صورت پنهانی و به دور از چشم دولت حاکم، به فقها مراجعه کنند. مثلاً در مورد ازدواج، طلاق، وقف و برخی اختلافات و امور حقوقی خود به فقها مراجعه می کردند و فقها نیز با استفاده از ولایتی که داشتند این امور را انجام می دادند. اما همان طور که اشاره کردیم اعمال این ولایت از جانب فقها چه به لحاظ محدوده و چه به لحاظ مورد، بسیار محدود و ناچیز بود و آنان نمی توانستند در همه آن چه که شرعاً حق آنها بود و اختیار آن از جانب خدای متعال و ائمه معصومین (علیهم السلام) به آنان داده شده بود دخالت کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی توسط امام خمینی (رحمه الله) زمینه اعمال حاکمیت تام و تمام فقهای شیعه فراهم شد و مرحوم امام به عنوان فقیهی که در رأس این حکومت قرار داشت مجال آن را یافت و این قدرت را پیدا کرد که در تمامی آن چه که در محدوده ولایت ولی فقیه قرار می گیرد دخالت کند و اعمال حاکمیت نماید. در این زمان فقیه می توانست از مطلق اختیارات و حقوقی که از جانب صاحب شریعت و مالک جهان و انسان برای او مقرر شده بود استفاده کرده و آنها را اعمال نماید و محدودیت های متعددی که در زمان حاکمیت حکومت های طاغوتی فراروی او بود اکنون دیگر برداشته شده بود. بنابراین، ولایت مطلقه فقیه طبق توضیحی که داده شد در مقابل ولایت محدود فقیه در زمان حاکمیت طاغوت به کار رفت و روشن است که این معنا و مفاد هیچ ربطی به دیکتاتوری و استبداد و خودرأیی ندارد.

نکته دومی که ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره دارد این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می گیرد هر آن چه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت، لازم و ضروری است برای او وجود دارد و از این نظر نمی توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم (علیه السلام) قائل شد؛ یعنی بگوییم یک سری از حقوق و اختیارات علی رغم آن که برای اداره یک حکومت لازم و ضروری است معیناً اختصاص به امام معصوم (علیه السلام) دارد و فقط اگر شخص امام معصوم در رأس حکومت باشد می تواند از آنها استفاده کند اما فقیه نمی تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند. بدیهی است که این سخن قابل قبول نیست چرا که اگر فرض می کنید که این حقوق و اختیارات از جمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای اداره یک حکومت لازمند و نبود آنها موجب خلل در اداره امور می شود و حاکم بدون آنها نمی تواند به وظیفه خود که همان اداره امور جامعه است عمل نماید، بنابراین عقلاً به هیچ وجه نمی توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم و ولی فقیه قائل شد و هر گونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینه این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با از دست رفتن مصالح عمومی و تفویت منافع جامعه اسلامی است. بنابراین لازم است فقیه نیز به مانند امام معصوم (علیه السلام) از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد. این هم نکته دومی است که کلمه «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به آن اشاره دارد و باز روشن است که این مسأله هم، مانند نکته پیشین، هیچ ربطی به حکومت فاشیستی ندارد و موجب توتالیتر شدن ماهیت حاکمیت نمی شود بلکه یک امر عقلی مسلم و بسیار واضحی است که در هر حکومت دیگری نیز پذیرفته شده و وجود دارد.

مطلب دیگری که ولایت مطلقه فقیه به آن اشاره دارد در رابطه با این سؤال است که آیا دامنه تصرف و اختیارات ولی فقیه، تنها منحصر به حد ضرورت و ناچاری است یا اگر مسأله به این حد هم نرسیده باشد ولی رجحان عقلی و عقلایی در میان باشد فقیه مجاز به تصرف است؟ ذکر یک مثال برای روشن شدن مطلب مناسب است:

فرض اول: وضعیت ترافیک شهر دچار مشکل جدی است و به علت کمبود خیابان و یا کم عرض بودن آن، مردم و ماشین ها ساعت های متوالی در ترافیک معطل می مانند و خلاصه، وضعیت خیابان های فعلی پاسخ گوی نیاز جامعه نیست و به تشخیص کارشناسان امین و خبره، احداث یک یا چند بزرگراه لازم و حتمی است. یا وضعیت آلودگی هوای شهر در حدی است که متخصصان و پزشکان در مورد آن به مردم و حکومت هشدارهای پی در پی و جدی می دهند و راه حل پیشنهادی آنان نیز ایجاد فضای سبز و احداث پارک است. در این گونه موارد هیچ شکی نیست که ولی فقیه می تواند با استفاده از اختیارات حکومتی خود حتی اگر صاحبان املاکی که این بزرگراه و پارک در آن ساخته می شود راضی نباشند با پرداخت قیمت عادلانه و جبران خسارت های آنان، دستور به احداث آن خیابان و پارک بدهد و مصلحت اجتماعی را تأمین نماید.

فرض دوم: این بار فرض کنید می خواهیم برای زیباسازی شهر یک میدان یا یک پارک را در نقطه ای احداث کنیم ولی این طور نیست که اگر آن میدان را نسازیم وضعیت ترافیک شهر دچار اختلال شود و یا اگر آن پارک را ایجاد نکنیم از نظر فضای سبز و تصفیه هوای شهر دچار مشکل جدی باشیم؛ و ساختن این میدان یا پارک مستلزم خراب کردن خانه ها و مغازه ها و تصرف در املاکی است که احياناً برخی از صاحبان آنها گر چه قیمت روز بازار ملک آنها را بپردازیم و کلیه خسارت های آنان را جبران کنیم، راضی به خراب کردن و تصرف ملکشان نیستند. آیا دامنه اختیارات حکومتی فقیه این گونه موارد را هم شامل می شود تا بتواند علی رغم عدم رضایت آنان دستور احداث آن میدان و پارک را بدهد؟

ولایت مطلقه فقیه بدان معناست که دامنه اختیارات و ولایت فقیه محدود به حد ضرورت و ناچاری نیست بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسأله به حد ناچاری نرسیده ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است شامل می شود و برای ساختن بزرگراه و خیابان و پارک و دخالت در امور اجتماعی، لازم نیست مورد از قبیل فرض اول باشد بلکه حتی اگر از قبیل فرض دوم هم باشد ولی فقیه مجاز به تصرف است و دامنه ولایت او این گونه موارد را هم شامل می شود. و البته پر واضح است که قائل شدن به چنین رأیی هیچ سنخیت و مناسبتی با استبداد و دیکتاتوری و فاشیسم ندارد.

اکنون با این توضیحات روشن می شود ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه به معنای آن نیست که فقیه بدون در نظر گرفتن هیچ مبنا و ملاکی، تنها و تنها بر اساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می کند و هر چه دلش خواست انجام می دهد و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می کند. بلکه ولی فقیه، مجری احکام اسلام است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات کرد عبارت از اجرای احکام شرع مقدس اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای این احکام بود؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم ها و انتخاب ها و عزل و نصب ها و کلیه کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این چنین باشد و اگر ولی فقیه از این مبنا عدول کند خودبه خود صلاحیتش را از دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ یک از تصمیم ها و نظرات او مطاع نخواهد بود.

بر این اساس، به یک تعبیر می توانیم بگوییم ولایت فقیه در واقع ولایت قانون است؛ چون فقیه ملزم و مکلف است در محدوده «قوانین اسلام» عمل کند و حق تخطی از این محدوده را ندارد؛ همان گونه که شخص پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز چنین هستند. بنابراین به جای تعبیر ولایت فقیه می توانیم تعبیر «حکومت قانون» را به کار ببریم البته

با این توجه که منظور از قانون در این جا قانون اسلام است. و نیز از یاد نبریم که در فصل چهارم اشاره کردیم که از شرایط ولیّ فقیه، «عدالت» است و شخص عادل کسی است که بر محور امر و نهی و فرمان خدا، و نه بر محور خواهش نفس و خواسته دل، عمل می کند. و با این وصف، بطلان این سخن که ولیّ فقیه هر کاری که «دلش» بخواهد انجام می دهد و خواسته و سلیقه «خود» را بر دیگران تحمیل می کند روشن تر می شود؛ بلکه باید گفت ولیّ فقیه عادل یعنی کسی که بر اساس احکام «دین» و در جهت اراده و خواست «خدا» حرکت و حکومت می کند. البته دشمنان اسلام و روحانیت در برخی گفته ها و نوشته های خود دروغ هایی به این نظریه بسته اند و مثلاً می گویند ولایت مطلقه فقیه یعنی این که فقیه اختیار همه چیز را دارد؛ حتی می تواند توحید را تغییر دهد و انکار کند و یا مثلاً نماز را از دین بردارد. و صد البته اینها وصله های بی قواره و ناهمگونی است که دشمنان و غرض ورزان درصدد بوده و هستند که به این نظریه بچسبانند؛ و گر نه احدی تا به حال چنین چیزی نگفته و نمی تواند بگوید. فقیه، اولین کارش حفظ اسلام است و مگر اسلام، بی توحید می شود؟ مگر اسلام، بی نبوت می شود؟ مگر اسلام بدون ضروریات دین از قبیل نماز و روزه می شود؟ اگر اینها را از اسلام برداریم پس اسلام چیست که فقیه می خواهد آن را حفظ کند؟

آن چه که احیاناً موجب القای این گونه شبهه ها و مغالطه ها می شود این است که فقیه برای حفظ مصالح اسلام در صورتی که امر، دایر بین اهمّ و مهم بشود می تواند مهم را فدای اهمّ کند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضررهایی برای جامعه اسلامی می شود فقیه حق دارد بگوید امسال به حج نروید و با این که یک عده از مردم مستطیع هستند بر اساس مصالح اهمّ، فعلاً حج را تعطیل کند. یا مثلاً اگر الآن اول وقت نماز است ولی شواهد و قرائن، حاکی از حمله قریب الوقوع دشمن است و لذا جبهه باید در آماده باش کامل باشد، در این جا فقیه حق دارد بگوید نماز را تأخیر بینداز و الآن نباید نماز بخوانی و نماز اول وقت خواندن بر تو حرام است؛ نمازت را بگذار و در آخر وقت بخوان. در این مثال، نه تنها فقیه بلکه حتی فرمانده منصوب از طرف فقیه هم اگر چنین تشخیصی بدهد می تواند این دستور را بدهد. اما همه اینها غیر از این است که فقیه بگوید حج بی حج؛ نماز بی نماز؛ و من از امروز می گویم که اسلام دیگر اصلاً حجّ و نماز ندارد. آن چه در این قبیل موارد اتفاق می افتد و فقیه انجام می دهد تشخیص اهمّ و مهم، و فدا کردن مهم به خاطر اهمّ است. و این هم چیز تازه ای نیست بلکه همه فقهای شیعه آن را گفته اند و همه ما هم آن را می دانیم. مثال معروفی در این رابطه هست که در اغلب کتاب های فقهی ذکر می کنند: اگر شما بر حسب اتفاق مشاهده کنید کودکی در استخر خانه همسایه در حال غرق شدن است و صاحب خانه هم در منزل نیست و برای نجات جان آن کودک لازم است که بی اجازه وارد خانه مردم شوید که این کار از نظر فقهی غصب محسوب می شود و حرام است. آیا در این جا شما می توانید بگویید چون من اجازه ندارم وارد خانه مردم بشوم پس گر چه آن کودک هلاک شود من اقدامی نمی کنم؟ هیچ عاقلی شک نمی کند آن چه در این جا حتماً باید انجام داد نجات جان کودک است و حتی اگر صاحب خانه هم بود و صریحاً می گفت راضی نیستم وارد خانه من شوی، در حالی که خودش هم هیچ اقدامی برای نجات جان کودک نمی کرد، به حرف او اعتنایی نمی کردیم و سریعاً دست به کار نجات جان کودک می شدیم. در این قضیه، دو مسأله پیش روی ما وجود دارد: یکی این که تصرف در ملک دیگران بدون اجازه و رضایت آنان، غصب و حرام است؛ و دیگر این که نجات جان مسلمان واجب است. و شرایط هم به گونه ای است که ما نمی توانیم به هر دو مسأله عمل کنیم. این جاست که باید سبک و سنگین کنیم و ببینیم کدام مسأله مهم تر از دیگری است و همان را رعایت

کنیم و تکلیف دیگر را که اهمیت کم تری دارد به ناچار ترک نماییم. در فقه، اصطلاحاً به این کار، تقدیم اهمّ بر مهمّ گفته می شود که در واقع ریشه عقلانی هم دارد نه این که فقط مربوط به شرع باشد. در مثال حج و نماز هم که ذکر کردیم فقیه، حکم تعطیل موقت حج یا تأخیر نماز از اوّل وقت را بر اساس همین ملاک صادر می کند نه بر اساس هوی و هوس و هر طور که دلش بخواهد.

به هر حال با توضیحاتی که داده شد اکنون واضح است که معنای درست ولایت مطلقه فقیه چیست و این مفهوم به هیچ وجه مستلزم استبداد و دیکتاتوری و امثال آنها نیست و آن چه در این رابطه تبلیغ می شود غالباً تهمت ها و دروغ هایی است که بر این نظریه روا داشته اند.

برای دریافت فایل های مصباح به وبگاه و کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیایید.

sapp.ir/andishkade

draghili.blog.ir